

روان‌شناسی استبداد رضاشاه

طهماسب علیپوریانی*

محسن عزیزی‌نیا**

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی ابعاد روان‌شناختی استبداد رضا شاه می‌پردازد؛ فرض را بر این نهاده است که مجموعه اقدامات سرکوب‌گرایانه رضاشاه اساساً تحت تاثیر مسائل و مشکلات روحی و روانی بوده که از بدو تولد تا رسیدن به قدرت به آن مبتلا و دست به گریبان بوده است بنابراین با بهره‌مندی از چارچوب روشی آدلر - اسپربر به نقش دو مؤلفه خانواده و اجتماع در فرایند شکل‌گیری شخصیت تأکید شده است چنانچه والدین، نظام تربیتی و جامعه در مهیا نمودن بسترها و شرایط زیستی اقداماتی روشمند و سازنده در جهت رشد و شکل‌گیری شخصیت سالم افراد در پیش‌برنگیرند این قبیل افراد در برخورد با موانع و کمبودها دچار حقارت، ترس و ناامنی می‌شوند. در این راستا دوران کودکی و مراحل بعد زندگی رضاشاه که با حقارت‌ها و مشقت‌هایی توأم بوده است؛ تبعات آن در دوران قدرت‌یابی و پادشاهی با تناقض شخصیتی، ترس و هراس، استبداد و خشونت بر ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و به‌ویژه نزدیک‌ترین یارانش نمایان است.

واژگان کلیدی

روان‌شناسی، استبداد، رضاشاه.

t.alipour@yahoo.com

mohsentalebi93@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۲۴

*. دکتری علوم سیاسی، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی.

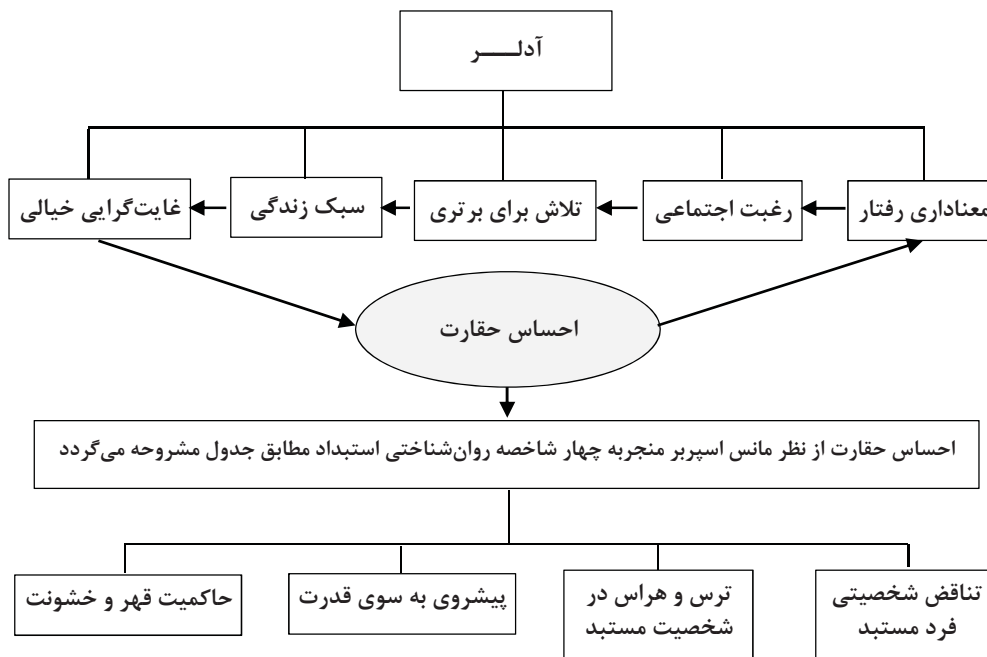
** کارشناس ارشد علوم سیاسی.

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۸

چارچوب تئوریک

در تحلیل فرایند شکل‌گیری شخصیت نقش خانواده و عوامل محیطی - اجتماعی در دوران کودکی و مراحل بعدی زندگی حائز اهمیت است. از نظر آدلر تجارب شش سال اول دوران کودکی در شکل‌گیری شخصیت مهم است به طوری که کودک در ابتدای زندگی با کمبودهایی در محیط خانواده و اجتماع روبه‌رو می‌شود که توانایی رفع آنها را ندارد لذا در اثر این کمبودها احساس حقارت اولیه در او بروز می‌یابد که طبیعی تلقی می‌شود. چنانچه این موانع توسط خانواده یا نظام حاکم از راه سالم جبران و هدایت نشوند در مراحل بعدی شاهد تراکم کمبودها و حقارت ثانویه و در نهایت عقده حقارت هستیم. همین باعث شده که فرد در پی رهایی از احساس منفی به احساس مثبت یعنی جبران‌طلبی باشد. او راه جبران را در انتخاب سبک زندگی آینده‌نگر برای رسیدن به پیش‌فرض‌های ذهنی و اهداف غایی از پیش تعیین شده در نظر می‌گیرد. از منظر اسپربر فرد در مسیر سبک زندگی با موانعی روبه‌رو می‌شود لذا برای رفع آنها با اتکا به فرایند حل مسئله یعنی تناقض شخصیتی، رخدادهای و اتفاقات را پشت سر می‌گذارد. تناقض شخصیتی ناشی از حقارت و ترس از ناکامی اهداف در آینده می‌باشد که شخصیت مستبد در کسب قدرت سبک زندگی دوگانه را برمی‌گزیند او بعد از دستیابی به قدرت دائماً با ترس و هراس و خطر سقوط روبه‌رو بوده تا جایی که با حاکمیت قهر و خشونت و سوء ظن حکمرانی و در نهایت سقوط می‌کند.

ساختار و چارچوب تئوریک نظریه آدلر - اسپربر



<p>۱. ترس و هراس از دست دادن قدرت ۲. سوء ظن و بدبینی ۳. تبعید و تعقیب ۴. مجازات اهانت کنندگان ۵. دستگاه اطلاعاتی گول‌پیکر</p>	<p>۱. سرکوب مخالفان و شورشیان ۲. کنار زدن رهبران درجه دوم و نزدیک شدن به شخص اول ۳. توجیه اعمال فتنه انگیز ۴. تحکیم مواضع و پایگاه قدرت</p>	<p>۱. هراس پرخاشگرانه (ترس هیجانی، تصرف قدرت مطلقه) ۲. زلزله و ناپایداری احساس ۳. وحشت از انتقاد ۴. تغییر اطرافیان</p>	<p>۱. سبک زندگی (نظام ارزشی و اهداف) ۲. رویارویی با مسائل و موانع ۳. فرایند حل مسئله (جبران و تلافی احساس حقارت) ۴. تناقض شخصیتی (مستبد-مطیع)</p>
---	---	--	---

گردآورنده: نگارنده

مقدمه

آنچه که از رضاشاه در متون تاریخی آمده است در سوادکوه مازندران و در درون خانواده‌ای گمنام متولد شده که از همان کودکی پدر و مادرش را به نوعی از دست می‌دهد و به‌طور طبیعی به دور از کانون گرم خانواده و نیز درگیر با بسیاری از کمبودهای عاطفی، مالی و تربیتی بزرگ شده و در ادامه زندگی‌اش وارد نیروی قزاق می‌شود که توأم با ابراز شایستگی‌ها و توانمندی‌ها فردی بوده است که در ادامه پیشه نظامی‌گری‌اش او را در سلسله جنیان کودتای ۱۲۹۹ ش و فتح کرسی سلطنت مشاهده می‌نماییم.

رفتار سیاسی رضاشاه در این دوره از زندگی‌اش آن‌چنان خاص بوده که از آن به الگوی رضاخانی یاد می‌شود که این الگوی خاص علی‌رغم تلاش‌های گسترده‌اش در به سامان کردن اوضاع پریشان آن روز ایران، اساساً با چاشنی خودکامگی و استبداد رضاخانی همراه بوده است. لذا تا جایی که حتی نزدیک‌ترین افراد به شخص رضاشاه که تحت نام متجددین برجسته‌اند نیز از دایره اقدامات سرکوب‌گرایانه او در امان نمانده‌اند. اگرچه بسیاری از محققین شرایط پریشان آن روز را زمینه اصلی برخورد مستبدانه هر حاکمی از جمله رضاشاه می‌دانند اما به نحوه تربیت و شکل‌گیری شخصیت او از بعد روان‌شناختی توجهی ننموده و این عامل را مبنای رفتارهای استبدادی او به‌شمار نمی‌آورند. لذا در این پژوهش مطابق الگوی نظری آدلر - اسپریر، ریشه استبداد و خودکامگی رضاخان را از دوران کودکی تا زمان پادشاهی و حذف از قدرت به روش توصیفی - تحلیلی و گردآوری منابع کتابخانه‌ای در پنج مؤلفه حقارت، تناقض شخصیتی، ترس و هراس، پیشروی به‌سوی قدرت و حاکمیت قهر و خشونت بررسی می‌نماییم.

الف) حقارت

آدلر احساس حقارت را مهم‌ترین انگیزه کلیه رفتارهای غیر عادی قلمداد می‌کند که فرد به دنبال جبران آن است. وی منشأ تحول روانی احساس حقارت را در دوران کودکی و مراحل بعد زندگی در اثر تراکم کمبودها

دانسته که منجر به شکل‌گیری شخصیت حقیر در فرد می‌شود و برون‌داد آن بروز رفتارهای ناسالم در جامعه و جبران آن در آینده از طریق خشونت، خودکامگی و قدرت‌یابی است لذا در این راستا به تأثیر این مؤلفه در ساخت شخصیت رضاخان و برخی از رفتارهای ایشان می‌پردازیم.

۱. حقارت و انگاره قدرت

هرچند که زندگی‌نامه، بازتاب کامل و عینی از رفتار یک شخص نیست اما در روش‌های بررسی شخصیت، زندگی‌نامه بیش از داده‌های دیگر به مشاهده مستقیم نزدیک است (آشتیانی، ۱۳۷۷: ۳۹) همچنان که گفته شد در این راستا رضاشاه که در کودکی و مراحل بعد آن از نعمت تربیت در کانون گرم خانواده محروم شد، فرصت آموختن سواد را نیافت و حتی مجبور به کار کردن در مشاغل پستی چون دمیدن در آتشیخانه مسگری و تیمار دادن اسب‌ها در اصطبل‌خانه انگلستان (حقارت) (تاج الملوک، ۱۳۹۰، ۳۸)، مأمور آب‌پاشی کوچه‌ها (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۳۸) و به گفته ژرار دوویلیه نویسنده فرانسوی به هدایت کاروان خران و کار خرکچی روی آورد او علاوه بر اینها ناهنجاری‌های اجتماعی فراوانی نظیر کشوری عقب‌مانده که تحت نفوذ بیگانگان و سلطه قزاق‌ها بود و از یک حاکمیت ناکارآمد رنج می‌برد روبه‌رو شد که بر تراکم حقارت‌های او می‌افزود و سبک زندگی و استراتژی احتمالی آینده‌نگر یعنی دستیابی به قدرت را در ذهنش ترسیم و تقویت می‌نمود. همچنان که می‌گوید: «من یک سرباز لخت و گرسنه بودم، هرگز محبت پدر و مادرم را ندیده بودم بی‌نوایی، بی‌پولی و گرسنگی و بیماری داشت مرا از پای در می‌آورد. هیچ‌کس به من محبتی نمی‌کرد. ناملایمت‌های زندگی به من درس بزرگی داد، تصمیم گرفتم از مشکلات ترسم و هرگونه مانعی را از پیش بردارم و با قدرت به سوی آینده قدم بردارم» (قانع، ۱۳۸۹: ۵۱ - ۵۰) یکی از تصمیمات من این بود که اگر روزی به مقام و موقعیتی برسم اولین اقدامم احداث راه تهران به مازندران باشد به طوری که من این تصمیم را به مجرد وصول به تخت سلطنت و از همان ایام ریاست‌الوزرای عملی کردم (مکی، ۱۳۶۱: ۶ / ۱۱) رضاخان در مسیر ترقی قدرت ناکامی‌ها و حقارت‌های پیشین را به تعبیر آدلر به احساس برتری‌طلبی تبدیل کرد. او به کسب موفقیت‌ها و موقعیت‌های فردی - اجتماعی نظیر لقب رضا شصت تیر (ماکسیم)، سوادآموزی، تحریر سفرنامه خوزستان، تأسیس راه آهن و ترمیم جاده‌های مواصلاتی، ارتش مدرن و ... دست پیدا کرد همچنان که درباره آغا محمدخان آمده است حقارت‌ها و سرزنش‌های ناشی از اختگی را در دربار کریم‌خان زند از مجاری دیگری برای کسب احترام و برتری‌طلبی دنبال می‌کرد وی تخلیه روانی خود را در حیطه علمی و مطالعه و دانشمند شدن جبران کرد (برزگر، ۱۳۷۹: ۴۷) درواقع هدف اصلی کسب تمامی مهارت‌ها، توانایی‌ها، جبران نارسایی‌ها و نقص‌هاست، (اسپریر، ۱۳۷۹: ۴۷) توانایی رضاخان در حرفه نظامی به نحوی بود که او از درجه گروهبانی شروع و به درجه سرهنگی و عناوین میر پنجی و سردار سپهی رسید چراکه افرادی که با ناکامی‌های زندگی روبه‌رو شده‌اند علاقه و گرایش بیشتری به حرفه نظامی برای برتری‌طلبی و اقتدار دارند.

این قبیل افراد با سخت‌کوشی فراوان توانایی‌ها و شایستگی‌های خود را در جهت اهداف غایی و مطلوب به نمایش می‌گذارند. به لحاظ روان‌شناسی و تجربه تاریخ به نظر می‌رسد شخصیت‌های دیکتاتور و مستبد نظیر هیتلر، استالین، صدام و همچنین رضاشاه جهت جبران کمبودها و عقده‌های درونی به سمت حرفه نظامی گرایش ویژه‌ای از خود نشان و مدارج ترقی را طی نموده‌اند. رضاخان به‌خاطر پشتکار فراوان بود که توانست وارد قزاق شود و با همان بی‌سوادی نردبان ترقی را طی کند تا به درجه سرهنگی برسد. (بشارتی به نقل از تاج الملوک، ۱۳۸۲: ۱۲)

گرایش و علاقه رضاخان به حرفه نظامی‌گری نه تنها نقطه امید و ابراز رضایت در او بود بلکه بعدها در افکارش سودای نابغه بودن نظیر ناپلئون را پروراند به طوری که کتاب مورد علاقه‌اش مربوط به ناپلئون بود و خیلی در مورد او کنجکاوی می‌کرد (تاج الملوک، ۱۳۹۰: ۲۲۳) و می‌گفت دوست دارم مرا با ناپلئون مقایسه کنند و در تلاشم سلسله‌ای تأسیس کنم تا جانشین قاجارها شود و پسرم بر تخت سلطنت بنشیند. (پورشالچی به نقل از هدایت، ۱۳۸۴: ۳۸)

از نظر روان‌شناسی موقعی که فردی سعی کند خود را با رفتار اشخاص قدرتمند نظامی و یا سیاسی معروف همسان‌سازی نماید، به فرد ضعیف، هویت، هدف، منبعی از غرور و یک نقطه اتکای محکم می‌دهد و گرایش‌ها و رفتارهای موضوع هویت به صورت قسمتی از خود ایده‌آل فرد درمی‌آیند. (آشتیانی، ۱۳۷۷: ۱۱۰)

۲. خصوصیات و منش فردی رضاشاه

در مطالعات روان‌شناسی، شناسایی ابعاد درونی افراد آسان نیست بنابراین روان‌شناسان برای فهم درون انسان به مطالعه رفتار، مستندات، شواهد، و به عبارتی دیگر خصوصیات فردی در بین خانواده و جامعه می‌پردازند. بر این اساس ویژگی‌های فردی نظیر سکوت و دورویی، مال‌اندوزی و تنگ‌نظری، انضباط و جزئی‌نگری وجود دارد که در تحلیل رفتارهای استبدادی و شخصیت متناقض رضاشاه در صحنه سیاسی - اجتماعی برجسته و به‌عنوان صفاتی مهم در معرفی ایشان و سبک زندگی دوگانه‌اش برای رسیدن به قدرت و حفظ آن تلقی می‌شوند که در موقعیت‌های مختلف برای حل موانع آنها را به کار می‌برد.

یک. سکوت و دورویی

سکوت و دورویی رضاشاه در برخورد با اطرافیان به حدی بود که همزمان آنها را مورد محبت و احترام قرار می‌داد و هم نقشه‌های شوم علیه آنها می‌کشید به طوری که نیت خود را از هر اقدامی تا آخرین لحظه پنهان می‌کرد او کمتر حرف می‌زد و موقعی که می‌خواست دستور توقیف کسی را بدهد غالباً به وی محبت نموده و در حضور جمع از او تعریف می‌کرد. هر وقت طرف مخالف را ضعیف می‌دید کوچکترین رحمی نشان نمی‌داد ولی همین که طرف را قوی می‌دید، فوراً عقب می‌نشست (دلدم، ۱۳۸۹: ۲ / ۳۱۶) رضاخان از دورویی با

دیگران باکی نداشت، خواه با ایرانیان خواه با بیگانگان مانند وقتی که با سردار اسعد، شاد و خندان ورق بازی می‌کرد و روز بعد دستور جلب و بعداً مرگ او را داد یا فیروز، وزیر مالیه را موقع ترک یک اجتماع عمومی در التزام خود شاه دستگیر کردند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۳۶۳) وی این دو کیفیت متضاد را که به‌ندرت در یک فرد دیده می‌شود به‌گونه‌ای موفقیت‌آمیز در خود جمع داشت از یک‌سو تندخویی و صراحت لهجه‌ای تا سرحد بی‌نزاکتی و از دیگر سو قدرت پنهان کردن نظرها، نقشه‌ها و حتی کینه‌های شخصی به‌طوری که وقتی نیاتش را آشکار می‌کرد تقریباً همه شگفت‌زده می‌شدند. (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۲۷)

دو. حرص مال‌اندوزی و تنگ نظری

یافته‌های اخیر دانشگاه ایلینویز با همکاری بیش از دویست و پنجاه دانشمند، روان‌پزشک و روان‌کاو در سراسر جهان در یک کار علمی چهارساله به این نتیجه رسیده است که گردآوری ثروت یک بیماری مهلک بوده و ریشه روانی دارد (دلدم، ۱۳۸۹: ۲ / ۸۳۷) ریشه روانی حرص و مال‌اندوزی رضاشاه ناشی از نارسایی اقتصادی و کمبودهای پیشین بود که منجر به عقده حقارت در او گشت و نقش قابل توجهی در جهت جبران فقر اقتصادی - اجتماعی را برای او ایفا می‌کرد. به‌طوری که این کمبودهای منجر به عقده روانی و بیماری در وی شد و به محض اینکه به پادشاهی رسید شروع به جمع‌آوری ثروت نمود بیماری او در حد جنون بود و هیچ‌گونه علاچی نداشت و هرچه بر مکت خود می‌افزود حریص‌تر می‌گردید. (همان: ۸۳۹؛ مکی، ۱۳۶۲: ۶ / ۱۰۲) نکته قابل توجه در تحلیل ثروت‌اندوزی رضاشاه حرص عجیب و سیرناپذیر او به اموال و املاک در مدت زمان محدود است که با تناقض شخصیتی و به تناسب قدرت رفتار می‌کند، چراکه در سال ۱۳۰۴ هنگامی که به تخت سلطنت نشست: نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجه نقدی در بانک‌های خارج، اما در شهریور ۱۳۲۰ بزرگ‌ترین مالک کشور با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانک‌های خارج و تملک حاصلخیزترین نقاط کشور یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود (جامی، ۱۳۷۷: ۹۵) اگرچه رضاشاه فردی حریص بود اما با وجود مال فراوان، شخصیتی خسیس، دقیق و به تعبیر دیگر اهل قناعت بود. بهبودی، پیشخدمت او، موظف بود مخارج سالیانه او نظیر چای، قند، هیزم، زغال را ماهیانه محاسبه و به او گزارش دهد به گفته تاج الملوک: رضاشاه ریخت و پاش نمی‌کرد و هرچند ماه یکبار بر سر زیاد شدن مخارج و مصرف اجناس عصبانی می‌شد و بهبودی را کتک مختصری می‌زد. (تاج الملوک، ۱۳۹۰: ۳۵)

سه. انضباط و جزئی‌نگری

زندگی خصوصی رضاشاه به‌قدری منظم بود که حتی آب خوردن و سیگار کشیدن وی از روی ساعت و دقیقه بود ساعت چهار صبح به بازدید مراکز نظامی مانند دانشکده افسری می‌رفت. ساعت پنج و سی دقیقه صبحانه می‌خورد و با همان لباس نظامی ساعتی استراحت می‌کرد. ساعت هفت صبح رئیس شهربانی را می‌پذیرفت.

ساعت هشت پشت میز کار نشسته سران لشکری و کشوری را احضار و دستورات لازم را در حال قدم زدن و سیگار کشیدن صادر می‌کرد. ساعت ۱۱ به دفتر حسابداری املاک و اموال شخصی می‌رفت و سر ساعت ۱۲ ناهار می‌خورد دو ساعت استراحت، دوباره ساعت چهار بعدازظهر در پای قصر سلطنتی قدم زده مشغول حل و فصل امور کشور می‌گردید. ساعت شش بعدازظهر سه دست تخته نرد با سر لشگر نقدی بازی می‌کرد، ساعت هشت شام می‌خوردند. ساعت نه شب می‌خوابیدند وقتی سر حال بود، آدم بسیار شوخی بود و کسی یارای مقابله با او نداشت و البته اگر عصبانی می‌شد به همین شکل، همیشه یونیفرم ساده نظامی به رنگ قهوه‌ای و شلواری شبیه به سوارکاران به تن می‌کرد، چکمه‌های بلند می‌پوشید و شمشیر کج به بدن می‌بست و کلاه کپ به سر می‌گذاشت و با آنکه در اطاق خواب تخت داشت اما ترجیح می‌داد روی زمین بخوابد. (دلدم، ۱۳۸۹: ۲ / ۱۲۶۰ - ۱۲۵۵)

دقت و جزئی‌نگری منظم با شخصیت رضاشاه عجین شده بود به طوری که این خصلت در نحوه تربیت محمدرضا از همان ابتدای سلطنتش نمایان است. او ولیعهد را در سن شش سالگی در مراسم تاج‌گذاری شرکت داد و بعد او را از محیط زنانه و از اقتدار مادر و خواهرانش جدا و در مدرسه ابتدایی کاخ سلطنتی وادار به تحصیل نمود. شیفتگی به غرب باعث شد بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی ولیعهد را برای فراگیری تحصیل به سوئیس اعزام و به همراه او پسر تیمور تاش وزیر دربار و یک پزشک ایرانی و یک معلم فارسی اعزام کند. رضاشاه بعد از بازگشت ولیعهد به ایران فوزیه را به همسری وی برگزید. او این اقدام را به منظور قطع ارتباط با ارنست پرون سوییسی دوست دوران دبیرستان محمدرضا انجام داد جزئی‌نگری و کمال‌گرایی رضاشاه به حدی بود که او می‌خواست از ولیعهد یک شاه تمام عیار برای تداوم سلطنت پهلوی و ایرانی آرمانی بسازد. او ولیعهد را به استخدام دانشگاه افسری در آورد و به فرمانده دانشکده افسری تأکید کرد؛ در مورد رعایت مقررات و انضباط باید نسبت به پسرش بیش از همکلاسان او سخت‌گیری شود. (زونیس، ۱۳۷۰: ۹۰) این شیوه منظم تداوم داشت. او ولیعهد را در سفرهای میدانی به همراه خود می‌برد و هر روز مسائل مهم کشور را به او یاد می‌داد.

به نظر می‌رسد یک رابطه مستقیم میان ویژگی‌های فردی رضاشاه (ثروت‌اندوزی، خسیس بودن، نظم و انضباط در امورات روزمره، جزئی‌نگری، دقت و سخت‌گیری در تربیت ولیعهد) با کمال‌گرایی در دستیابی به اهداف ملی (ناسیونالیسم باستان‌گرا و حمایت از شعارهای نژادگرایانه هیتلر، کار و تلاش بی‌وقفه، ترقی ایران به سبک غربی) و عدم خوش‌گذرانی و تفریح وجود دارد که دلیل آن روانی است. به باور روان‌شناسان این خصوصیات ناشی از اختلال شخصیت وسواسی - جبری^۱ می‌باشد زیرا افرادی که مبتلا به اختلال شخصیت وسواسی - جبری هستند دارای اشتغال ذهنی به نظم و جزییات، وظیفه‌شناسی افراطی، کمال‌گرایی افراطی،

1. Obsessive compulsive disorder.

کنترل ذهنی و بین فردی به بهای از دست دادن انعطاف‌پذیری و سوءظن بوده و به شدت خود را وقف کار و تولید نموده و این امر باعث قطع فعالیت‌های تفریحی و دوستی می‌شود و همچنین خسیس و مال‌اندوز هستند. (دارابی، ۱۳۸۴: ۱۹۰)

ب) تناقض شخصیتی و خودکامگی

فرد حقیر برای تلافی و جبران کمبودها و عقده‌های درونی خویش درچارچوب سبک زندگی برای رسیدن به اهداف مطلوب و پیش فرض‌های ذهنی‌اش رفتارهای متناقض از خود نشان می‌دهد یعنی او هر جا که شرایط را مهیا می‌بیند مستبد و خودکامه و هر جا که شرایط مهیا نیست سربه‌زیر و فروتن است، او به این خاطر سربه‌زیر است تا به قدرت دست یابد لذا براین اساس به تشریح تناقض مذهبی - سیاسی رضاخان در دوران قدرت می‌پردازیم.

۱. تناقض سیاسی

تناقض سیاسی در رفتار رضاخان از زمان وزارت جنگ تا تأسیس سلطنت پهلوی و دوران پادشاهی برجسته است. رضاخان بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بازداشت مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ م یعنی نخبگان سیاسی و تعدادی از خانواده‌های اشراف، در پی برداشتن سید ضیاء و جلب حمایت احمدشاه و محبوبیت مردمی بود. او به محض اطلاع از نگرانی احمدشاه در خصوص زندانیان به نزد او رفته و می‌گوید: «ما سربازیم و جانباز، اعلی‌حضرت می‌فرمایند الان سیدضیاء را دستگیر و اگر لازم است تیرباران کنم درواقع ازاین لحظه تا برکناری سید ضیاء راه درازی نبود. شاه، سردار سپه را به‌عنوان عامل خود شناخت و او نیز شاه را به‌عنوان سکوی پروازهای آینده خود». (صادق‌کار به نقل از بهنود، ۱۳۷۶: ۲۲۲)

هنگامی که نغمه جمهوری خواهی سردار سپه در نبود احمدشاه با مخالفت عام و خاص روبه‌رو شد با صدور بیانیه‌ای آن را موقوف نمود زیرا نیک می‌دانست برای رسیدن به قدرت و تصرف سلطنت خصوصاً نیاز به حمایت روحانیت دارد لذا با عوام فریبی تنها هدف خود را از اولین روزهای تصدی قدرت، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مسائل مملکت عنوان نمود و به خدمت علما در قم رفت: «زیرا به‌درستی شعور پنهان مردم را تشخیص داده بود که نتیجه جمهوری شدن چیزی جز دیکتاتوری مهیب رضاخان بر ایران نخواهد بود». (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۱۵۹)

وی در تناقض رفتار سیاسی‌اش در دستیابی به قدرت اقدامات خود را علنی، قانونی و به نفع کشور قلمداد می‌نمود. هنگامی که در پی قبضه فرماندهی کل قوا و خارج ساختن آن از دست احمدشاه برآمد به جلب رضایت رقبای جدی چون مدرس و خواستار مساعدت و عدم مخالفت ایشان و رجال سیاسی شد تا اینکه سردار سپه در دیدار با مدرس متعهد به اطاعت محض از ایشان و ترک رویه سابق و رفتار صمیمانه نسبت به شاه شد. (دلدم، ۱۳۸۹: ۱ / ۵۰۰)

تقی زاده از رجال سیاسی آن عصر می‌گوید: «سردار سپه می‌گفت من زحمت زیادی را کشیده و قشونی ایجاد و منظم کرده‌ام تا این مقام برای من تثبیت و تزلزل‌ناپذیر نشود زیرا شاه هر وقت دلش خواست به موجب حکمی مرا معزول کند». (تقی زاده، ۱۳۵۸: ۱۹۹ - ۱۹۸)

درواقع ترس و دل‌نگرانی رضاخان تلاش برای کسب ابزار دیکتاتوری و تثبیت قدرت مطلقه با حمایت مدرس رئیس حزب اکثریت مجلس و رجال سیاسی در قالب قانون بود اما هنگامی که سردار سپه مطیع به رضا شاه مستبد رسید تقی زاده را تا شهریور ۱۳۲۰ در تبعید و مدرس را زندانی و به شهادت رساند.

۲. تناقض مذهبی (تظاهر و تضاد)

رضاخان قبل از دوران پادشاهی، در قالب قانون، برنامه‌های دیکتاتوری خود را پیاده می‌کرد تا جایی که این روش باعث مخفی شدن چهره واقعی او و کاهش موانع و مخالفت‌ها در مسیر پیشروی به‌سوی قدرت به خصوص در میان مردم و روحانیت گشت اگر چه بر کسی پوشیده نیست که سردار سپه اوضاع آشفتن آن زمان را با اقدامات تأمینی و نوسازی نظم داده بود و همین موفقیت منجر به محبوبیتش در میان جامعه شد. این اعتبار برای او لازم ولی کافی نبود بنابراین برای ماندن در قدرت نیاز به حمایت روحانیت و مذهب داشت او از همان ابتدا با هوشمندی خاصی در مراسمات مذهبی نظیر ماه‌های محرم و رمضان شرکت می‌کرد و با برپایی مجالس عزا در خانه خود و با به دست گرفتن رساله آیت‌الله حائری در میان مردم تظاهر به دین‌داری می‌نمود. به نوشته عبدالله مستوفی: «عوام فریبی رضاخان که تظاهر به دین‌داری می‌کرد باعث محبوبیت وی در نزد عامه و روحانیون شد و نمایندگان مجلس را وادار ساخت که از ۱۱ تا ۱۳ محرم در مجلس مثل او عزاداری بر پا کنند». (بصیرت منش، ۱۳۷۸: ۱۱۰)

تظاهر و عوام فریبی رضاخان در مکان‌ها و زمان‌هایی که حضور مردم پررنگ‌تر بود بیشتر به چشم می‌آمد به طوری که او: «در روز عاشورا جلوی صاحب‌منصبان قزاق با دست داشتن بیرق و پرچم از قزاقخانه حرکت و به میدان توپخانه و خیابان ناصریه می‌آمد و همگان بر سرشان گاه می‌ریختند» (بی‌نام، ۱۳۷۹: ۵۶) درواقع این تظاهر تا دو سه سالی برای آن صورت می‌گرفت تا رضاخان مردی با آداب و رسوم مذهبی در میان کوچه و بازار جلوه‌گر شود تا بر محبوبیتش افزوده شود.

در تظاهر مذهبی رضاخان نقش هوش فرایند حل مسئله برای رفع موانع دستیابی به قدرت مهم است به طوری که یک رابطه مناسب میان سه ضلع مردم، روحانیت و دولت ایجاد و عوام فریبی خود را از دیدگان مخفی می‌نماید، او در اجرای این سبک به خوبی دو مؤلفه مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی را می‌شناسد. چنانچه بازرگان از نزدیک رضاخان را شناخته است و در وصف مردم‌شناسی او می‌گوید: اگر من بخواهم و هرکس بخواهد یک کتاب بیوگرافی برای رضاشاه بنویسد فکر می‌کنم در صدر صفات و نبوغ‌های ایشان، قدرت پسیکولوژیک و مردم‌شناسی ایشان را ذکر خواهد کرد که حقیقتاً فوق‌العاده بود. (بازرگان، ۱۳۵۰: ۱۹۳)

مذهب‌نمایی و دین‌داری رضاخان با رضاشاه شدن پایان یافت و به ضدیت با فرهنگ اسلام و روحانیت پرداخت و اقدام به کشف حجاب و قدغن نمودن مراسمات مذهبی نظیر محرم نمود و حتی درباره عزاداری امام حسین می‌گفت: «من نمی‌فهمم چرا مردم برای عرب‌ها عزاداری می‌کنند». (بشارتی، ۱۳۸۲: ۵۰)

ج) ترس و هراس در شخصیت مستبد

تراکم حقارت‌های گذشته منجر به ترس و هراس در درون شخصیت مستبد می‌گردد تا جایی که اثرات این هراس در ظاهر و چهره متجلی نشده بلکه به صورت ترس هیجانی است که با کوچکترین تحریک برون‌داد آن قلدری، پرخاشگری و مطلق‌گویی در رفتار است. اگرچه آغاز به قدرت رسیدن رضاخان با هرج‌ومرج و ناامنی توأم بود و نیاز به یک دیکتاتور صالح برای انتظام بخشیدن امورات کشور بود اما ایشان تا زمان برکناری از قدرت با خشونت و مطلق‌گویی با عوام و خواص رفتار می‌نمود به طوری که این رفتارها فقط ناشی از کسوت پادشاهی و شرایط زمانی - مکانی نبود بلکه به پیشینه نامطلوب وی بر می‌گشت که در رفتارهای فردی - اجتماعی در برخورد با مردم عادی و خواص نظیر وزرا و فرماندهان نظامی از خود بروز می‌داد لذا رفتارشناسی دقیق رضاشاه در تحقیر وزراء و فرماندهان نظامی و حتی مردم عادی نیازمند شناخت محلی بود که وی در آن پرورش یافته و شرایط جسمی و روانی تربیت او را رقم زده بود. (آبادیان، ۱۳۸۹: ۳۱۸)

همچنان که آدلر - اسپربر بر این باورند؛ پیشینه نامطلوب منجر به هراس و ناامنی درونی و در نهایت بروز و جبران این ناامنی از طریق دیکتاتوری خشن و اقتدارگرایی در بیرون است. هر اندازه این هراس درونی بیشتر باشد اتکا به قدرت مادی و خشونت هم بیشتر است که این نسبت رابطه بین هراس با اقتدارگرایی را برقرار می‌کند.

افراط و تفریط در رفتار رضاشاه بستگی به شرایط محیطی و عوامل محرک داشت زیرا از نظر روان‌شناسی شرایط و محیط، موجی از نوسانات در فرد پرخاشگر ایجاد می‌کند، یعنی در محیط آرام و فاقد عوامل تحریک‌کننده، نوسانات در پرخاشگری اندک خواهد بود. به طور یقین در شرایط نامطلوب شخصیت واقعی، ترس و اضطراب بیشتر بروز کرده و به تدریج فرد پرخاشگر را به نابودی سوق خواهد داد. (صادقکار: ۱۳۷۶: ۱۰۸)

محمدرضا شاه درباره رفتار پدرش مطابق شرایط می‌گوید: «رضاشاه نمونه خوش‌خلق‌ترین و رعب‌آورترین افراد جهان بود مردان بسیار قوی و مقتدری بودند که از نگاهش لرزه بر اندامشان می‌افتاد گویا از چشمانش اشعه‌ای مرموز تا اعماق قلب دیگران نفوذ می‌کرد.» (زونیس، ۱۳۷۰: ۵۵) قد ۱۹۰ سانتیمتری، چشمان دریده، سیبیل‌های خاص و چهره مصمم بر اقتدار و صلابت او می‌افزود و ترس و هراس را در او نمایان نمی‌کرد.

وقتی در بحران جنگ جهانی دوم رضاشاه از ورود روسها به حوالی کرج مطلع شد وی به جای تقویت روحیه مردم و تصمیم‌گیری عقلانی برای خروج ایران از مهلکه جنگ، به فکر انتقال پایتخت و خانواده

سلطنتی به اصفهان افتاد. آن چنان ترس و هراس وجود او را فرا می‌گیرد که در تماس با وزیر خارجه‌اش خود را رضا پهلوی معرفی می‌کند. در واقع این از ویژگی شخصیت‌های مستبد در شرایط بحرانی است: «هرگاه خطری برای فرد خودکامه پیش بیاید، ضرورت حفظ زندگی خود را بر دفاع کردن از کل نظام ترجیح می‌دهد» (اسپریر، ۱۳۷۹: ۱۱۰) درست است در شرایط بحران اشخاص به واسطه تهدید و خطر روحیه آنها دچار اضطراب شده و به آسانی تحت تأثیر هر تلقین و تبلیغ منفی واقع می‌شوند و در آن حالت قوه درک خوب و بد از آنها سلب می‌گردد اگرچه این شرایط روانی برای رضاشاه هم طبیعی بوده اما مهم آن است که در چنین وضعیت بحرانی بنابر نظر علمای روان‌شناس بهترین راه این است که انسان موقتاً خود را به یک وسیله‌ای از مدار تلقین محیط خلاص کند و فکرش را کاملاً تغییر داده و کلاً به موضوعی دیگر توجه نماید تا بتواند درست تصمیم‌گیری کند. تلقین سقوط و ترس اشغال از قبل در ذهن رضاشاه نقش بسته بود زیرا تجربه و خاطره جنگ جهانی اول و پیشینه دولت انگلیس در کودتای سوم اسفند دائماً فکر و خیال هجوم بیگانه را در ذهنش مرور می‌کرد به همین سبب از پیش برنامه انتقال خانواده سلطنتی و پایتخت را چیده بود. نکته دیگر آنکه رضاشاه چون دائم ذهنش با فکر و خیالات منفی درگیر بود مخالفت و اعتراض افراد را توطئه‌آمیز تلقی می‌کرد هنگامی که شیخ خزعل با جمهوری خواهی او به مخالفت برخاسته بود و تلگرافی به نمایندگان مجلس به منظور مقاومت در برابر وی ارسال کرد این اقدام با واکنش شدید رضاخان روبه‌رو شد و می‌گفت اینها تصور کرده‌اند من هم امیرکبیر هستم که بخواهند از بین ببرندش و خودش دستش را دراز کند و بگوید رگ مرا بزنید ولی حال که این طور است، من امیرکبیر هستم که رگ دیگران را می‌زنم (بهبودی، ۱۳۷۲: ۲۵۲) تا جایی که همین تلگراف مخالفت‌آمیز سبب شد که دو روز بعد، سردار سپه با لشکرکشی به خوزستان شیخ خزعل را سرنگون و اسیر خود کند و اوضاع را سامان دهد، (بهبودی، ۱۳۷۲: ۲۵۲) درست است شرایط اجتماعی آن روز ایران نیاز به سرکوب شورش‌های گریز از مرکز نظیر شیخ خزعل، سمیتقو، جنبش جنگل و ... برای تثبیت دولت مقتدر و امنیت داشت اما فراسوی امنیت برونی نباید باور ذهنی رضاخان در تثبیت اقتدار فردی و همچنین هراس از عدم دستیابی به قدرت مطلقه را نادیده گرفت که او را وادار به چنین اقداماتی در جهت رسیدن به اهداف غایی می‌نمود زیرا: «فرد خودکامه برای رهایی از دست چنین هراسی، باید به ناپودی هر آنچه هراس‌انگیز است بپردازد و هر عاملی که ارزش ذاتی، احساسات، شأن و منزلتش را متزلزل کند ناپود و یا تا ابد مهار خود سازد» (اسپریر، ۱۳۷۹: ۵۶ - ۵۵) ترس و هراس رضاخان در دوران نخست‌وزیری و پادشاهی متفاوت است، به طوری که در دوران سردار سپه و نخست‌وزیری ترس و هراس از عدم دستیابی به قدرت دارد که اقداماتش را در قالب قانون‌مداری، منافع ملی و سربلندی ایران توجیه می‌کند اما در دوران پادشاهی ترس و هراس در او مضاعف می‌شود و چهره دوم شخصیتش را در جهت چگونگی حفظ قدرت و تداوم آن از طریق خشونت و استبداد به نمایش می‌گذارد و چهره واقعی خود را آشکار می‌سازد.

د) پیشروی به سوی قدرت

از منظر روان‌شناختی، شخصیت مستبد، در مسیر پیشروی به سوی قدرت با اراده قوی و جسورانه به کسب موفقیت‌ها و پیروزی‌ها دست می‌زند و اقدام به طراحی فتنه‌ها و اعمال خائنانه در کنار زدن رهبران و دولتمردان درجه دوم با هدف جلب اعتماد و وفاداری شخص اول می‌نماید و در مراحل بعد، از همین وفاداری و دوستی ایجاد شده به عنوان ترفندی بر علیه شخص اول به منظور منزوی نمودن او از خود بروز می‌دهد لذا عامل محرکی که در این فرایند او را وادار به این اقدامات و اعمال فتنه‌انگیز می‌کند هراس پرخاشگرانه و تناقض شخصیتی است لذا بر این اساس مقدمه‌چینی رضاخان برای نخست وزیری و سیاست انزواگرایانه او در خلع احمدشاه را بررسی می‌کنیم.

۱. مقدمه‌چینی برای نخست وزیری

سیاست مقدمه‌چینی برای نخست وزیری در مسیر پیشروی به قدرت یکی از مؤلفه‌های مهم در تحلیل روان‌شناسی استبداد رضاخان برای رسیدن به استراتژی آینده‌نگر یعنی تغییر سلطنت است. رضاخان برای دستیابی به قدرت با اراده قوی ابتدا در پی کنار زدن دولتمردان درجه دوم یعنی نخست وزیران برآمد، او این سیاست را مقدمه‌ای برای نخست وزیری و نزدیک شدن به احمدشاه و تسلط بیشتر بر امور قدرت می‌دانست به طوری که رفتار سیاسی‌اش از روزهای آغازین حکومت کودتایی تا نخست وزیری‌اش در برخورد با کابینه سیدضیاء، مستوفی الممالک، مشیرالدوله و قوام السلطنه گویای این قضیه است. هنگامی که سیدضیاء مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ را در جریان کودتا، زندانی و حکم اعدام آنها را صادر کرده بود، سردار سپه متوجه شد که سید ضیاء در پی کنار زدن احمدشاه و تصرف قدرت است لذا: «دست حریف را خواند و از نتیجه تصمیمات اتخاذ شده مطلع و خودش به فکر افتاد که ابتدا با کمک شاه و درباریان سید ضیاء را از سر راه بردارد سپس نقشه خودش را عملی سازد» (مکی، ۱۳۶۱: ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۰) وگرنه بین او و سید ضیاء از نظر مقاصد سیاسی اختلافی وجود نداشت درواقع هدفش از اخراج سیدضیاء عامل سرشناس انگلیس جلب اعتماد عموم بود (جامی، ۱۳۷۷: ۶۱) این تناقض رفتاری ترفند یک تیر و دو نشان سردار سپه بود که هم اعتماد عموم و شاه را داشت و هم یک مانع و رقیب را از سر راه برمی‌داشت و نقش خود را در جریانات سیاسی پررنگ‌تر می‌نمود.

اقدامات هوشمندانه و تدریجی سردار سپه در کنار زدن نخست وزیران و کسب مقام اول با جسارت منحصر به فردی همراه بود او در این مسیر با وجودی که مقدمات تضعیف و سقوط کابینه‌ها را فراهم می‌کرد، ولی در شیوه برخورد با روسای کابینه‌ها به تناسب ویژگی‌های شخصیتی رفتار می‌نمود. هنگامی که در نصب و عزل حکام شهرها دخالت و از نظامیان برای این مناصب استفاده می‌کرد و بودجه‌های کلان را به وزارت جنگ اختصاص می‌داد او در این راه با مانع جدی و رقیب توانمندی چون قوام السلطنه در قیاس با دیگر نخست وزیران روبه‌رو شد، لذا قوام را به بهانه توطئه قتل علیه خود متهم و به زندان انداخت و سپس با

انتشار بیانیه‌ای قوام را به شاه و مردم بخشید و او را به اروپا تبعید نمود، درواقع: «اتهام سوء قصد به جان سردار سپه توسط قوام بی‌پایه است او با اینکار رقیب را از میدان سیاست حذف کرد و از طرفی دیگر هم خود را مظلوم و شهید احتمالی راه وطن قلمداد نمود و هم محبت و اعتماد صمیمانه زیادی را جلب کرد» (دلد، ۱۳۸۹: ۱ / ۱۷۳) سرانجام سردار سپه با اقداماتش علیه کابینه‌ها در سال ۱۳۰۲ به نخست‌وزیری رسید و یک گام اساسی در مسیر پیشروی به‌سوی قدرت یعنی نزدیک شدن به احمدشاه برداشت و از این زمان به بعد با رفتارهای متناقض علناً به منزوی کردن احمدشاه، و سیاست انزواگرایانه ضد قاجاریه پرداخت.

۲. سیاست انزواگرایانه و خلع احمد شاه

سردار سپه بعد از آنکه به نخست‌وزیری رسید در پی فرصتی بود تا احمدشاه را تدریجاً و بدون خشونت از قدرت حذف کند، وقتی که از قصد احمدشاه برای سفر به اروپا به منظور معالجه آگاه شد ایشان را تشویق و بی‌درنگ اسباب سفرش را به فرنگ فراهم ساخت (حیات یحیی، ۱۳۶۲: ۴ / ۳۰۰) و شاه را تا سرحدات ترکیه به معنای وفاداری همراهی کرد تا از توطئه احتمالی، احمدشاه در حین بدرقه مطلع نشود و به محض بازگشت به تهران درصدد اجرای مقاصد شخصی بلند پروازانه‌اش برآمد. (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۴۱) پیشینه ضعیف نظام قاجارها و بی‌کفایتی شاه و نبود او در کشور بهانه قابل قبولی بود تا سردار سپه در جهت اهداف دیکتاتوری‌اش به سقوط و برکناری شاه اقدام کند بنابراین او در نبود احمدشاه نغمه جمهوری‌خواهی را سر داد و به تبلیغات منفی علیه نظام قاجارها و شخص شاه در بین جامعه و حتی کشورهای همسایه پرداخت. این اقدامات موج اعتراضات را متوجه شاه و دربار نمود. احمدشاه با ارسال تلگرافی خواستار توقف این جریان و برقراری نظم و امنیت در کشور شد اما رضاخان علی‌رغم توانمندی و موفقیت‌هایش که می‌توانست این قضیه را پایان دهد در جواب شاه آن را خواست عموم قلمداد کرد و نوشت: «بدبختانه این‌گونه قضایا وقتی در جامعه طلوع کرد خاموش کردن آن بی‌اندازه مشکل است، چاره‌ای جز اقدامات عاقلانه که تسکین مردم باشد میسر نیست» (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۱۴۶) رضاخان وقتی که متوجه شد جمهوری‌خواهی‌اش با موانع و مخالفت مردم و برخی رجال سیاسی - مذهبی همراه است برای اینکه نقشه‌هایش برآب نشود و از استراتژی تغییر سلطنت ناکام نماند دو اقدام انجام داد. او برای آرام کردن اعتراضات مردم و برخی از روحانیت چون مدرس به نزد علماء در قم چون آقاجمال اصفهانی، شیخ عبدالکریم حائری و آیت‌الله نائینی رفت و از جمهوری‌خواهی انصراف داد و از نائینی خواست که مدرس را از مخالفت دولتش باز دارد و دیگر اینکه در پاسخ به عزل شدنش توسط احمدشاه قبل از رای مجلس اقدام به استعفا نمود او این حربه تهدیدآمیز را برای زهر چشم گرفتن از شاه و مخالفتش انجام داد زیرا محبوب بود و می‌دانست که اکثر مردم و گروه‌ها بر ضروری بودن وجود رضاخان در مصدر قدرت توافق دارند. همین عامل منجر به موجی از ناآرامی و اعتراض در بین جامعه توسط نظامیان، جناح اکثریت مجلس و

مطبوعات شد تا اینکه احمدشاه از حکم خود منصرف و رضاخان با وساطت افراد صاحب نفوذی چون مصدق، مستوفی الممالک و مشیرالدوله مجدداً به قدرت بازگشت. در واقع نیاز به رضاخان ثمره پیروزی‌ها و موفقیت‌ها بود که: «بر قدرت و صلابت دیکتاتوریش می‌افزود و مقام او را بالا می‌برد و در نهایت به سود او تمام می‌شد» (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۳۹) با بازگشت دوباره رضاخان همچنان نهضت ضد قاجاری توسط نظامیان تداوم و گسترش یافت. آنها غیبت احمدشاه را عامل بدبختی مردم می‌دانستند و به تبلیغ زندگی سعادت‌مندانانه توسط سردار سپه و تغییر سلطنت می‌پرداختند به طوری که سرلشکر آیرم در آذربایجان آتش را روشن می‌کرد و امیر طهماسبی در تهران به آتش دامن می‌زدند. (خواجه نوری، ۱۳۵۷: ۱۴۸)

در سیاست انزواگرایانه علاوه بر نظامیان، نوگرایانی چون علی اکبر داور، تیمور تاش، دبیر اعظم، سید محمد تدین، نصرت الدوله فیروز در داخل دولت و مجلس از رضاخان حمایت و دائماً به جلب نظر نمایندگان برای تغییر سلطنت می‌پرداختند تا اینکه تدین رئیس مجلس پنجم در ۱۰ آبان ۱۳۰۴ به علت عدم رضایت از سلطنت قاجارها تأسیس سلطنت پهلوی را قرائت نمودند.

رضاشاه شدن رضاخان آهسته ولی بی‌وقفه بود (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۴۸) او از زمان کودتا مانند یک بازیگر شطرنج مهره‌ها را جابه‌جا می‌کرد و روابطش را با شاه و نخست وزیران لحظه به لحظه تنظیم می‌کرد (قانع، ۱۳۸۹: ۶۲) چراکه این سبک رفتاری متناقض و محتاطانه رضاخان برای تغییر سلطنت و کسب مقام شاهی بود که با جسارت کابینه‌ها را متزلزل و احمدشاه را منزوی و از سر راه برداشت.

ه) حاکمیت قهر و خشونت

این تصور که شخصیت مستبد با دستیابی به قدرت، ترس و هراس وی کاهش یافته و با رسیدن به قدرت آرامش و رضایت خاطر بر او حکم فرما می‌شود تصویری باطل است، تمام تلاش حاکم خودکامه در این دوران صرف حفظ حکومت است و بالطبع رعب و وحشت او نسبت به گذشته بیشتر است. بنابراین او دائماً دل‌نگران خطر سقوط است همین سبب می‌شود که حتی به نزدیکترین یاران و افراد خود دچار تردید و سوءظن شده و آنها را نابود کند. او به خاطر رفع نگرانی‌های خود و کنترل مخالفین و حفظ اقتدارش نقد و سازش را نمی‌پذیرد بلکه با تأسیس دستگاه اطلاعاتی آهنگ عظیمی از ترس در میان جامعه ایجاد و ارتباطات دوست صمیمی را با دیده شک می‌نگرد در نتیجه بنیان حکومت و جامعه را بر ترس و خشونت بنا می‌کند و در طول زمان با بزرگتر شدن حکومت پایه‌های آن سست و ترس و هراس حاکم خودکامه در قیاس با قبل بیشتر و سرانجام سقوط می‌کند. از جهتی دیگر همین حاکم مستبد دستاوردهای مثبتی در دوران حکومتش در پی دارد اما به خاطر حقارت‌های پیشین و رفتارهای استبدادی نه تنها به چشم نیامده بلکه اغلب مورد نقد واقع می‌شوند بنابراین بر همین مبنا سوءظن، سازش‌ناپذیری و استبداد ترقی‌خواهانه رضاشاه را در دوران پادشاهی به بحث می‌گیریم.

۱. سوءظن و خواص کشی

رضاشاه در دوران پادشاهی با وجود آنکه پایه‌های سلطنتش را بر ارتش نوین به‌عنوان پایه اصلی نظام جدید، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار بنا نموده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۶۹) به وفادارترین یاران خود دچار سوءظن شد و هرکدام را به نحوی از سر راه برداشت تیمورتاش وزیر دربار آن‌قدر به او نزدیک بود که بارها در بین هیئات دولت گفته بود: قول تیمور قول من است (مکی، ۱۳۶۳: ۵ / ۱۸۸) من قشون را اداره می‌کنم و تیمورتاش امور مملکت داری را (بهنود، ۱۳۷۷: ۳۸۲) اما رضاشاه به جرم توطئه جانشینی، او را زندانی و سپس کشت. نصرت الدوله فیروز وزیر دادگستری را به سوءظن توطئه علیه حکومت و سردار اسعد وزیر جنگ سابقش را به سوءظن شورش متهم و به قتل رساند و به افرادی نظیر محمدعلی فروغی اولین نخست وزیر حکومتش، سید محمد تدین وزیر فرهنگ و معارف، سیدحسن تقی زاده وزیر مختار ایران در پاریس به‌خاطر انتقاد از رفتار و عملکردش سوءظن پیدا کرد و آنها را به تبعید و زندان فرستاد و همچنین علی‌اکبر داور وزیر مالیه وقتی خواص کشی رضاشاه را دید از ترس دست به خودکشی زد. سوءظن رضاشاه در برخورد با خواص و نزدیکان به عوامل متعددی برمی‌گردد از جمله آنها که سن رضاشاه و خردسال بودن ولیعهد او را نسبت به آینده سلطنت شکاک و نگران کرده بود به‌طوری که همین منجر به نقش بستن فکر و خیال توطئه جانشینی نسبت به بهترین و مورد اعتمادترین یار قدیمی‌اش یعنی تیمورتاش کرد چراکه رضاشاه نفوذ و نقش تیمورتاش را در میان دولت و مجلس را به‌عنوان: «تنها تهدید برای خود و بقای دودمانش می‌دانست و وجود چنین رقیبی او را به‌شدت نگران آسیب‌پذیری جانشینی خود نموده بود» (کرونین، ۱۳۸۷: ۹۵) به همین خاطر او می‌خواست همه را از بین ببرد مخصوصاً تیمورتاش چون پسرش کوچک بود (تقی زاده، ۱۳۵۸: ۲۳۳) عامل دیگری که شک و تردید رضاشاه را در مورد اطرافیان به یقین مبدل می‌نمود عوامل تحریک‌کننده داخلی و خارجی چون گزارش‌های دروغین رئیس شهربانی سرلشکر آیرم و تبلیغات مطبوعات غربی بود. سومین عامل که بر ترس و هراس رضاشاه شدت می‌بخشید و او را نسبت به خواص و نزدیکانش دچار سوءظن می‌نمود فکر و خیال شورش و توهم توطئه از داخل و خاج کشور بود. رضاشاه که خود از طریق کودتا به تخت قدرت رسیده بود خیال و هراس شورش و کودتا را در داخل کشور از سوی افراد صاحب‌نامی چون سردار اسعد بختیاری و شاهزاده‌های قاجاریه از جمله نصرت الدوله فیروز را در ذهن متصور می‌شد. سردار اسعد که از فاتحان تهران در جریان مشروطه بود لذا خاطره فتح تهران و اخراج محمدعلی شاه از ایران و دور افتخار سردار اسعد و ایل و تبارش در میدان توپخانه در ذهن رضاشاه به خوبی نقش بسته بود که مبادا سردار اسعدی که حمایت روحانیت و خوانین را در سید سیاسی خود دارد کودتا و شورش کند مخصوصاً پیشینه کاندیداتوری کودتای سوم اسفند شک و تردید او را به یقین تبدیل نمود و به انتقام این نامزدی، وی را در زندان قصر به قتل رساند (جامی، ۱۳۷۷: ۵۴) و دیگر اینکه سردار اسعد را به ارسال محموله بزرگی اسلحه به ایل بختیاری

متهم کرده بودند چراکه: «شواهد کافی در دست است که اینها تهمت‌هایی ناروا بودند» (غنی، ۱۳۸۹: ۳۷۱) که به سردار اسعد نسبت می‌دادند.

دلیل دیگری که سوءظن رضاشاه نسبت به یارانش برجسته است ارتباط با خارجی‌ها به خصوص غربی‌ها است تا جائیکه همین ترس از توطئه توسط غربی‌ها سبب شده بود که از بیگانه‌هراسی شدیدی رنج ببرد و هرگونه تماس با آنها را ممنوع اعلام کند چنانچه کاتوزیان در این باره می‌نویسد: «رضاشاه هرگونه ارتباط خصوصی با خارجی‌ها را قدغن کرد تنها دلیلی که امروز برای دستگیرشدن و کشتن فیروز اظهار شده دیداری که با وزیر مختار فرانسه در تهران داشته است» (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۳۶۲) که همین عامل او را دچار بیگانه ترسی شدیدی با گذشت زمان کرده بود (همان: ۳۶۴) یا اینکه: «علت اصلی سوءظن رضاشاه به سرلشکر جهانبانی این بود که او در سفارت فرانسه به صرف نهار دعوت شده بود» (کرونین، ۱۳۸۷: ۷۸) درست است که افراد صاحب نفوذ برای هر حکومتی به‌طور طبیعی خطرناک تلقی می‌شوند اما نکته حائز اهمیت در تحلیل روان‌شناسی شخصیت مستبد رضاشاه این است که ترس و هراس در او پیشینی می‌باشد و در برابر کوچکترین تهدیدات بالقوه با وجود داشتن منابع عظیم قدرت از درون متزلزل شده و بهترین یاران خود را که در مقام نوکری خدمت‌رسانی می‌کنند را توطئه‌گران سقوط سلطنت و آینده حکومت تلقی و سپس آنها را به قتل می‌رساند و حتی این نگرانی در چهره او به حدی است که افراد فرصت‌طلبی چون سرلشگر آیرم با بافتن گزارش‌های دروغین و توطئه‌ها بر شدت آن می‌افزود: «چراکه هراس شاه به اندازه کافی واقعی بود و اغلب این دلهره‌ها در رفتار روزانه‌اش دیده می‌شد و این توطئه‌ها و سوء قصدها را باور می‌کرد» (کرونین، ۱۳۸۷: ۹۵)

سوء ظن و بدبینی رضاشاه تنها مختص به خواص و نزدیکان نبود بلکه او نهادهای قانونی مشروطه نظیر مطبوعات و احزاب را که در مقام منتقد ظاهر می‌شدند در نطفه خفه می‌نمود و بر این باور بود که روزنامه‌ها و مطبوعات باعث هرج‌ومرج و بی‌نظمی در سطح جامعه می‌شوند.

او چون نقش احزاب و جناح‌های سیاسی در درون مجلس را در دوران تغییر سلطنت تجربه نموده بود و از نقش و نفوذ آنها هراس داشت لذا آنها را خطرآفرین تلقی می‌کرد هنگامی که توسط نمایندگان تأسیس احزاب مطرح می‌شد مخالفت و فقدان آن را چنین توجیه می‌نمود: «تصور نکنید که شما حزب ندارید خود من حزب شما هستم حزب چه می‌کند جز انتقاد و راهنمایی دولت که این کار را من و فراکسیون‌ها می‌کنیم» (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۲۳۳)

در دوران پادشاهی‌اش: «دیگر نشانی از فعالیت سیاسی احزاب و موافقین و مخالفین به مفهوم واقعی حزبی نه در داخل مجلس و نه در خارج از آن دیده نمی‌شود» (نوذری، ۱۳۷۸: ۱۶) او حتی حزب ترقی و ایران نو را که از احزاب موافق و به‌عنوان پایگاه قدرتمندی برای حکومت محسوب می‌شدند را حذف نمود.

۲. استبداد و ترقی

اقدامات شبه مدرنیته رضاشاه انعکاس سودای ایده ترقی برای مملکت بود همین باور در او سبب شده بود که شبانه‌روز دست از کار و تلاش برای رشد و تعالی کشور بردارد اما متأسفانه چنین نگرشی با خوی استبداد و خودکامگی اوجم شده بود که این ویژگی ریشه در کمبودها و حقارت فردی، اجتماعی و ملی او داشت که از رضاشاه شخصیتی متناقض و دوگانه ساخته بود از یک طرف در پی توسعه و پیشرفت بود و از سویی دیگر در پی به کرسی نشستن اهداف و نیات فردی. تراکم عقده حقارت و کاستی‌های فردی در گذشته و عقب‌ماندگی کشور سبب شده بود که راه ترقی را مبارزه با فرهنگ ملی - مذهبی بداند و سکولاریسم دنیای مغرب زمین را مدینه فاضله و حلال مشکلات تلقی کند همچنان که اریک فروم در تحلیل روان‌شناسی هیتلر و گرایش او به نازیسم را فرافکنی ناشی از عقده حقارت ملی می‌داند که در دوران جوانی با تبعیض‌های نژادی و ناملایمات اجتماعی روبه‌رو شده بود. رضاشاه برای جبران حقارت‌های پیشین دست به هر اقدامی زد. او با کشف حجاب نه‌تنها به آداب و رسوم و باورهای اعتقادی یک ملت بی‌اعتنایی نمود حتی به خانواده خود هم رحم نکرد هنگامی که با واکنش همسر و دخترش جهت شرکت در مراسم کشف حجاب روبه‌رو شد این چنین گفت: «دل‌م می‌خواست امروز مرده باشم و دنیا روی سرم خراب شود و بی‌حجابی زنم و دخترم را جلوی مردم نبینم اما به‌خاطر مملکت مجبورم این کار واجب برای کشور صورت بگیرد» (لاینینگ، ۱۳۷۷: ۶۵ - ۶۴) عقده حقارت، رضاشاه را تبدیل به یک شخصیت متناقض نمود به‌طوری که در اقداماتش این تناقضات رفتاری مشهود است او کلاه شاپو فرنگی را به اجبار بر سر مردم گذاشت و جایگزین کلاه پهلوی‌ای که خودش رایج کرده بود و به نوعی نماد سلطنت را یدک می‌کشید نمود.

در سیاست ترقی استبداد محور رضاشاه همچنان گفته شد تناقض وجود داشت او از یک طرف شیفته مدرنیته غربی بود و از طرف دیگر محتوا و نظریات این سبک را هنگامیکه با نظراتش تداخل پیدا می‌نمود و اقتدارش را زیر سؤال می‌برد نمی‌پذیرفت. وقتی میلسپو مخالفت خود را با ساخت راه آهن به دلیل شرایط بد اقتصادی ایران اعلام کرد او را از کار بر کنار و اخراج نمود و می‌گفت: «در یک کشور نمی‌تواند دو شاه وجود داشته باشد، من شاه خواهم بود» (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۷۸) گرایش شخص رضاشاه نسبت به غرب رابطه پیچیده عشق و نفرت بود (فوران، ۱۳۸۲: ۲۳۷) او از نوع و شکل نظام سیاسی حاکم در غرب و فرهنگ آن هراس داشت و خطاب به دانشجویان عازم فرنگ که خود آنها را آماده کرده بود چنین می‌گفت: «شما را به مملکتی اعزام می‌کنیم که جمهوری است که نظام آنها با نظام ما متفاوت است شما نباید نظام سیاسی آنها را برای ما بیاورید بلکه صنعت آنها را یاد بگیرید» (گودرزی، ۱۳۸۶: ۹۸) در همان حال می‌خواست مستقل از غرب باشد که این آرمانی متناقض بود و می‌گفت ایرانی باید یاد بگیرد که بدون خارجی‌ان به زندگی ادامه دهد. (فوران، ۱۳۸۲: ۳۳۸)

اگرچه رضاشاه در چارچوب اصلاحات مدرن اقدامات ناقص و البته قابل توجه در حوزه ثبات و امنیت داخلی، تأسیس نظام قضایی نوین، تحول در نظام اداری - آموزشی، عمران و آبادانی کشور به عنوان نظم زیرین انجام داد اما متأسفانه خصلت استبدادی ایشان تلاش‌های کم‌سابقه او را در قیاس با گذشته مخدوش و زیر سؤال می‌برد به طوری که از منظر روان‌شناسی این اقدامات از روحیه وطن‌پرستی او برای رسیدن به ایرانی آباد و مترقی سرچشمه می‌گرفت همچنان که آبراهامیان می‌گوید: «این اصلاحات نامنظم نشانه علاقه شدید وی به تلاش در راه ایران بود» (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۷۴) از لحاظ عاطفی ناسیونالیست بود در انتخاب وسایل رسیدن به هدف پراگماتیک و در کاربرد شیوه‌هایی که به نظرش برای تحقق اهداف شخصی و ملی ضرورت داشت بیرحم بود (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۲۷) خوی استبدادی او سبب شده بود هنگامی که میان استبداد و ترقی جدلی شکل می‌گرفت استبداد پیروز می‌شد این پیروزی ممکن بود نتایج مثبت و منفی در پی داشته باشد در واقع این ویژگی برون‌داد ساخت شخصیتش بود که در او نهادینه شده بود و آگاهانه شکست را نمی‌خواست. به تعبیر خواجه نوری: «سردار سپه جفاً وطن‌خواه بود و قلباً ترقی و بزرگی ایران را می‌خواست اما هر جا حس وطن‌خواهی با حس خودپسندی فوق‌العاده بشری تماس پیدا می‌کرد دومی غالب می‌شد» (خواجه نوری، ۱۳۵۷: ۸۴) در واقع هم ترقی را می‌خواست و هم خودکامگی که این رفتارهای متناقض غیر قابل جمع بودند به همین خاطر است که دستاوردهای مثبت این مدرن‌سازی با ویژگی‌های منفی بسیاری همراه شد زیرا از یک استبداد خشن و بی‌رحمانه سرچشمه می‌گرفت در واقع به دشواری می‌توان رضاشاه را سرمشق یک اصلاح‌گری نمونه و مناسب به‌شمار آورد چراکه حرص او به گردآوری زمین و پول، خشونت و بی‌رحمی همیشگی نسبت به مخالفان و مردم و بد رفتاری و بی‌حرمتی نسبت به خواص و متحدانش خلاف این را نشان می‌دهد. به تعبیر رودی هاتی: «ارزیابی اخلاقی سلطنت رضاشاه چه آن را آغاز «عصر فرخنده» تلقی کنیم یا دوره «زیر پا گذاشتن حقوق اساسی انسانی و استقرار یک دیکتاتوری خشن» به هر حال مانع از تحلیل سنجیده سرشت دستاوردها و ناکامی‌هایش می‌شود». (کرونین، ۱۳۸۷: ۱۸۵)

نتیجه

بررسی محرومیت‌ها و کمبودهای دوران کودکی رضاخان و مراحل بعدی زندگی‌اش که متأثر از محیط خانواده و اجتماع بوده نقشی اساسی در شکل‌گیری شخصیت او ایفا نموده است به طوری که کمبودهایی نظیر فوت پدر، ازدواج دوباره مادر، سرزنش‌های ناپدری، فقر اقتصادی، تن دادن به مشاغل پست و عقب‌ماندگی جامعه در مراحل متعدد زندگی منجر به عقده حقارت در او شده و برای جبران آن در پی برتری‌طلبی از طریق دستیابی به قدرت اقدام می‌کند. او در این مسیر به خاطر ترس و هراس پیش از پادشاهی و دوران حاکمیت با تناقض شخصیتی در حوزه

مذهب، سیاست، اقتصاد و اجتماع ظاهر می‌شود و سبک زندگی متناقض رضاخان - رضاشاه را شکل می‌دهد. با شروع پادشاهی نه تنها ترس و هراس او از بین نرفت بلکه خطر سقوط سلطنت و خیال توطئه دلپره و نگرانی را در وی مضاعف نمود و با شک و تردید، سوءظن، خشونت و رفتارهای استبدادی در جامعه عمل و حتی نزدیکترین یاران خود را به قتل، حبس، تبعید و خانه‌نشینی محکوم نمود و سرانجام سقوط کرد. بنابراین جامعه، دولت و متصدیان حکومت بایستی در گزینش و تعیین رهبران سیاسی - نظامی سبک تربیتی، پیشینه زندگی و شخصیت را به‌عنوان ملاک مهم ارزیابی نمایند تا اثرات سوء شخصیتی گریبانگیر جامعه و حکومت نشود.

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، ۱۳۸۳، *ایران بین دو انقلاب؛ درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی و لیلایی، تهران، نی، چ ۹.
۲. آشتیانی، فتحی، ۱۳۷۷، *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی*، تهران، بعثت، چ ۲.
۳. آبادیان، حسین، ۱۳۸۹، *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی (۱۳۰۴ - ۱۲۹۹ ش)*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چ ۲.
۴. اتابکی، تورج، ۱۳۸۵، *جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، چ ۱.
۵. اسپربر، مانس، ۱۳۷۹، *روان‌شناختی استبداد*، ترجمه علی صاحبی، تهران، آینده، چ ۱.
۶. بازرگان، مهدی، ۱۳۵۰، *مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی*، تهران، مدرس، چ ۱.
۷. برزگر، ابراهیم، ۱۳۸۷، «نظریه آدلر و روان‌شناسی آغامحمد خان قاجار»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره اول، ص ۵۰ - ۷.
۸. بشارتی، علی‌محمد، ۱۳۸۲، *پنجاه و هفت سال اسارت (تجزیه و تحلیل دوران پهلوی)*، تهران، سوره مهر، چ ۲.
۹. بصیرت‌منش، ۱۳۷۸، *علما و رژیم رضاشاه (نظری به عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۵ ش)*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چ ۲.
۱۰. بهبودی، سلیمان؛ پهلوی، شمس و علی ایزدی، ۱۳۷۲، *خاطرات رضاشاه*، تهران، نشر نو، چ ۱.
۱۱. بهنود، مسعود، ۱۳۷۷، *کشتگان بر سر قدرت*، تهران، نشر علم، چ ۲.
۱۲. بی‌نام، ۱۳۷۹، *تهاجم به روحانیت حوزه‌های علمیه در تاریخ معاصر*، ج ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چ ۱.

۱۳. پورشالچی، محمود، ۱۳۸۴، *قزاق (عصر رضاشاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه)*، تهران، فیروزه، چ ۱.
۱۴. تاج‌الملوک، ۱۳۹۰، *خاطرات ملکه پهلوی (همسر اول رضاشاه پهلوی)*، تهران، به آفرین، چ ۴.
۱۵. تقی‌زاده، سید حسن، ۱۳۵۸، *زندگی طوفانی*، تهران، انتشارات محمدعلی علمی، چ ۱.
۱۶. جامی، محمود، ۱۳۷۷، *گذشته چراغ راه آینده است (تاریخ ایران در فاصله کودتا ۱۳۳۲ - ۱۲۹۹ ش)*، تهران، ققنوس، چ ۱.
۱۷. خواجه نوری، ابراهیم، ۱۳۵۷، *بازیگران عصر طلایی (داور، تیمورتاش، آیرم، طهماسبی، دشتی)*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چ ۱.
۱۸. دلد، اسکندر، ۱۳۸۹، *زندگی پر ماجرای رضاشاه*، ج ۲ - ۱، پرویز خانللی، تهران، به آفرین، چ ۶.
۱۹. دولت‌آبادی، یحیی، ۱۳۶۲، *حیات یحیی*، ج ۴، تهران، انتشارات عطار و فردوسی، چ ۱.
۲۰. رحمانیان، داریوش، ۱۳۷۹، *چالش جمهوری و سلطنت در ایران (زوال قاجار و روی کار آمدن رضاشاه)*، تهران، نشر مرکز، چ ۱.
۲۱. زونیس، ماروین، ۱۳۷۰، *شکست شاهانه (روانشناسی شخصیت شاه)*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر طرح نو، چ ۲.
۲۲. صادقکار، مرتضی، ۱۳۷۶، *روانشناسی رضاشاه (تأثیر منش فردی شاهان در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران)*، تهران، ناوک، چ ۱.
۲۳. غنی، سیروس، ۱۳۸۹، *ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر، چ ۵.
۲۴. فروم، اریک، ۱۳۷۰، *گریز از آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات مروارید، چ ۶.
۲۵. فوران، جان، ۱۳۸۲، *مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های بعد از انقلاب)*، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا، چ ۴.
۲۶. قانعی، سعید، ۱۳۸۹، *تاریخ پهلوی (دودمان پهلوی در فراز و نشیب تاریخ)*، تهران، به آفرین، چ ۲.
۲۷. کاتوزیان، محمدعلی همایون، ۱۳۸۹، *دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)*، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز، چ ۵.
۲۸. _____، ۱۳۹۰، *اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله سیاسی پهلوی)*، ترجمه محمدرضا نفیسی کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چ ۱۷.

۲۹. کرونین، استفان، ۱۳۸۷، *شکل‌گیری ایران نوین (دولت و جامعه در دوران رضاشاه)*، ترجمه مرتضی ناقب فر، تهران، جامی، چ ۲.
۳۰. گودرزی، غلامرضا، ۱۳۸۶، *تجدد ناتمام روشنفکران ایران*، تهران، اختران، چ ۱.
۳۱. لاینگ، مارکارت، ۱۳۷۱، *مصاحبه با شاه*، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران، نشر البرز، چ ۱.
۳۲. مکی، حسین، ۱۳۶۲، *استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی*، ج ۶، تهران، نشر ناشر، چ ۱.
۳۳. ملایی توانی، علیرضا، ۱۳۸۱، *مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه*، تهران، مرکز اسناد اسلامی انقلاب اسلامی ایران، چ ۱.
۳۴. نوروزی، عزت‌الله، ۱۳۸۷، *تاریخ احزاب سیاسی در ایران*، تهران، نوید شیراز، چ ۲.

